



مولانا جلال الدین محمد بنی

کلیات شمس تبریزی

مطابق با نسخ تصحیح شده

استاد بیع الزمان فروزانفر

همراه با فهرست الفبایی قافیه



سرشناسه	: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق.
عنوان قراردادی	: شمس تبریزی.
عنوان و پدیدآور	: کلیات شمس تبریزی مولانا جلال الدین محمد مولوی مطابق با نسخه تصحیح شدہ استاد بدیع الزمان فروزانفر.
مشخصات نشر	: تهران: پیام عدالت، ۱۳۸۸
مشخصات ظاہری	: ۱۶۱۶ ص.
شابک	: 978-964-152-043-6
موضوع فهرست‌نویسی	: فیبا.
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۷ ق.
شناسه افزوده	: فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۷۸ - ۱۳۴۹. مصحح.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۷ پ ۵۲۹۴ BP
رده‌بندی دیوئی	: ۸ فا ۱/۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۲۷۲۵۶۵



کلیات شمس تبریزی

مولانا جلال الدین محمد مولوی

مطابق با نسخه تصحیح شدہ استاد بدیع الزمان فروزانفر

مقدمه: حامد رحمت کاشانی

نوبت چاپ: اول - بہار ۸۸

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

اجرا: مہدی فیروزخانی

ناظر چاپ: حمید وکیل باشی

چاپ: شب تاب

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۵۲-۰۴۳-۶

قیمت: ۱۷۵۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، خیابان منیریه، بلاک ۱۴۵
 تلفن: ۶۶۴۹۸۳۲۶ - ۶۶۴۱۰۸۴۹ دورنگار: ۶۶۹۶۳۵۶۷

عشق صوفی و تصوف عشقی

قبل از آن که جلال الدین با صوفی تبریزی که برای او شمس الحق بود مواجه شود، گرچه صوفی بود ولی بیشتر به علوم رسمی اشتغال و علاقه داشت، به گفتار محققان^۱ او تصوف علمی را از پدر خود به ارث برده است و کتاب معارف پدر را به عنوان یکی از مأخذ مثنوی قرار داد^۲. بهاء ولد، پدر او در بلخ- موطن و مولد جلال الدین- سلطان العلماء بود در خراسان و ماوراءالنهر به درس و وعظ مشهور و زین سبب محبوب بود. جلال الدین در خردسالی به همراه خانواده و اندکی پیش از حمله‌ی مغولها به دلایل نامعلومی^۳ مجبور به هجرت شد. آنها ابتدا تا بغداد رفتند و در سفر بودند تا بالاخره در روم رحل اقامت افکندند، لذا او را رومی یا ملای روم نامیدند.

خاندان جلال الدین از اهل سنت^۴ بودند هر چند مذهب فقهی آنها مختلف فیه است. بنابراین یکی از افتخارات جلال الدین و شاگردان او که مناقب نامه‌ها را پر کرده‌اند، انتساب او به خلیفه اول مسلمین است، به گونه‌ای که در مناقب نامه‌ها، بشارت ولادت او را به عنوان منجی و مژده از قول رسول بزرگوار اسلام ﷺ به خلیفه‌ی اول مطرح ساخته‌اند^۵.

به هر حال بررسی در مورد سیر تفکر و شاخصه‌های فکری مولوی مجالی دیگر باید که راقم در مقدمه‌ای بر مثنوی برخی از این مؤلفه‌ها را واکاوی نموده است. اما آن

۱- استاد مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب در جستجو تصوف ایران ص ۲۷۴.

۲- همان ص ۲۷۹.

۳- خسارت و نارضایتی خوارزمشاه یا مخالفت متشرعه آن سامان و طرفداران فخر رازی یا...از دلایل مطرح است.

۴- در مقدمه بر مثنوی مولوی انتشارات پیام عدالت راقم این سطور مستوفای این بحث را اثبات نموده است.

۵- مناقب العارفین ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

چه حلقه پیوند آن مباحث و دیوان شمس است، عشق و جذبۀ جلال الدین به یک صوفی ناشناس به نام محمد بن علی بن ملک داد ملقب به شمس تبریزی می‌باشد، هر چند در فرصتی مقتضی باید روانشناسی^۱ مولوی پژوهیده شود که چرا او هزارگاهی شیفته و عاشق شخصی می‌شده است، او ابتدا تحت تاثیر برهان محقق، بعد واله و شیدای شمس، سپس عاشق صلاح الدین زرکوب^۲ و در آخر شیفته و مجذوب حسام‌الدین چلبی. از عشق^۳ شمس، دیوان کبیر و از جذبۀ و احترام به چلبی کتاب مثنوی ظهور کرد.

شمس شخصیت علمی^۴ معروفی نیست و اگر به برکت عشق مولوی نبود، شاید هرگز نامی از او در دفتر تاریخ بشری نمی‌ماند، کما این که اکنون نیز چیز قابل ملاحظه‌ای از او که بی‌ارتباط با مولوی و مریدان او و خویشانش باشد در دسترس نیست.

خلاصه آن چه درباره‌ی او گفته‌اند عبارت است از:

«شمس ابتدا مرید شیخ ابوبکر زنبیل باف تبریزی بود. شمس به گفته‌ی خود جمله ولایتها از او یافته لیکن مرتبه شمس بدانجا رسید که به پیر خود قانع نبود و در طلب اکمل سفری شد و در اقطار مختلف به سیاحت پرداخت و به خدمت چند تن از ابدال و اقطاب رسید. بعضی او را از تربیت یافتگان بابا کمال خجندی نوشته‌اند.

۱- به نظر حقیر باید در دید ضعیف اعتقادی او جستجو کرد، که اگر به «ولی حقیقی» خداوند که توسط حضرت رسالت ﷺ از جانب ذات باری تعالی معرفی شده بود، هر کسی را ولی خدا نمی‌دانست + رک: نظر علامه جعفری در شرح خود بر مثنوی ج ۱، ص ۶۸۰ به بعد.

۲- او صوفی بی‌سوادی است که به بیسوادی تخطئه می‌شده و مثلاً «قفل» را «قلب» می‌گفته و جلال الدین گاهی در اشعار خود عبارات او را برای حمایت از او تضمین کرده است.

۳- علامه جعفری (ره) در ج ۵ ص ۱۵ از شرح خود بر مثنوی می‌نویسد: مولوی خود را مجبور می‌بیند که یک حسام‌الدین چلبی یا یک شمس تبریزی را که دارای روح انسانی گسترده و بی‌نهایت (؟) است پیدا کند و جوشش بی‌نهایت روحی خود را با آنها آرامش بخشد خود او می‌گوید:

صورت گرو نقاشم هر لحظه بتی سازم و نگاه همان بت را در پیش تو بگذارم.

۴- در عرفان عملی، شرط لازم وصول به حقیقت، علمیت و تحصیل دروس رسمی نیست، ولی چنان چه خواهد آمد، او دچار تناقض در رفتار و گفتار و مخالفت با کلمات خدا در قرآن و بی‌ادب بوده است.

کلیات شمس تبریزی ۵۱

وی در ضمن سیر و سلوک گاهی مکتب داری می‌کرد و اجرت نمی‌گرفت. چهارده ماه در شهر حلب در حجره‌ی مدرسه‌ای به ریاضت مشغول بود و پیوسته نمد سیاه می‌پوشید. وقتی در اثنای سیاحت به بغداد رسید و شیخ اوحدالدین کرمانی که شیخ یکی از خانقاه‌های بغداد بود و عشق زیبا چهرگان را اصل مسلک خود قرار داده بود و آن را وسیله‌ی نیل به جمال و کمال مطلق می‌شمرد، دیدار کرد، پرسید که در «چیستی؟» گفت: «ماه در آب طشت می‌بینم»، فرمود که «اگر در گردن دنبل نداری، چرا در آسمان نمی‌بینی؟» مراد اوحدالدین آن بود که جمال مطلق را در مظهر انسانی که لطیف است می‌جویم و شمس الدین بر وی آشکار کرد که اگر از غرض شهوانی عاری باشی همه عالم مظهر جمال کلی است و او را در همه و بیرون از مظاهر توانی دید. اوحدالدین به رغبت تمام گفت که بعدالیهوم می‌خواهم در بندگیت باشم. گفت به صحبت ما طاققت نداری. شیخ بجد گرفت. فرمود: به شرطی که علی ملاء الناس در میان بازار بغداد با من نبیذ بنوشی. گفت نتوانم. گفت: وقتی من نوش کنم با من توانی مصاحبت کردن؟ گفت: نه نتوانم.

شمس الدین بانگی بزد که «از پیش مردان دور شو!» از این حکایت و روایات دیگر برمی‌آید که شمس الدین به حدود ظاهر بی اعتنا و به رسوم پشت پا زده بود و غرض وی از این سخنان آزمایش اوحدالدین بود. روزی در خانقاه نصره الدین وزیر اجلاس عظیم بود و بزرگی را به شیخی تنزیل می‌کردند و شیوخ، علماء و عرفا و امراء حاضر بودند و هر یکی در انواع علوم و حکم و فنون کلمات می‌گفتند و بحثها می‌کردند مگر شمس الدین در کنجی مراقب گشته بود. ناگاه برخاست و از سر غیرت بانگی برایشان زد که تاکی از این حدیثها می‌نازید؟ یکی در میان شما از حدثنی قلبی عن ربی خبری نگوید. این سخنان که می‌گویید از حدیث، تفسیر، حکمت و غیره سخنان مردم آن زمان است که هر یک در عهدی به مسند مردی نشسته بودند و از درد حالات خود معانی می‌گفتند و چون مردان این عهد شماید، اسرار و سخنان شما کو؟

شمس بامداد روز دوشنبه ۲۶ جمادی الآخر سال ۶۴۲ به قونیه رسید درباره‌ی

برخورد مولوی بدو روایات مختلف است. به هر حال مولوی مجذوب او گردید و از سه مجلس درس و بحث و وعظ درگذشت. یاران مولوی و مردم قونیه قصد شمس کردند و او را ساحر خواندند. شمس رنجیده خاطر گشت، سر خویش گرفت و برفت. مولوی به طلب شمس به قدم جد ایستاد ولی اثری پیدا نشد در آخر خبر یافت که وی در دمشق است، نامه و پیام به صورت غزل‌های لطیف متواتر کرد و بیک در بیک پیوست. عاقبت دل شمس نرم شد. یاران مولوی در اعتذار درآمدند و مولانا نذرشان پذیرفت و فرزند خود سلطان ولد را به طلب شمس روانه دمشق کرد و او با ۲۰ تن از یاران سفر کرد تا در دمشق شمس را دریافت و ره آوردی که به او پدر از نقود با خود آورده بود نثار قدم وی کرد و پیامها بگذارد. شمس خواهش مولوی بپذیرفت و عازم قونیه گردید. سلطان ولد بندگان نمود و بیش از یک ماه از سر صدق و نیاز پیاده در رکاب شمس راه می‌سپرد تا به قونیه رسید و خاطر مولوی شکفته گردید و چندی با او صحبت داشت. باز مردم قونیه و مریدان بخشم درآمدند و بدگویی شمس آغاز کردند. مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند. فقیهان و عوام قونیه شوریدند. از اینرو شمس دل از قونیه برکنند و مولوی دو سال در طلب شمس بود و دوبار به دمشق سفر کرد. ولی اثری از او پیدا نشد و انجام کارش پیدا نیست. از او کتابی به نام «مقالات» که شامل مجالس، بیانات و سؤال و جوابهایی است که میان او و مولوی یا مریدان و منکران رد و بدل شده است. «ده فصل» نیز کتاب دیگری است که مریدان از کلمات او یادداشت برداشته‌اند»^۱

حال که اندکی با شمس و افکار او آشنا شدیم، چند بحث مهم را مطرح می‌کنیم.

مذهب شمس

شمس پای‌بند به مذهب خاصی نبود، آن چه در مورد او مطمئنیم اظهار او به

۱- بیوگرافی شمس را از لغت نام‌های دهخدا ذیل مدخل «شمس تبریزی» نقل کردیم.
 ۲- البته در مقالات ص ۱۲۹ می‌گوید: این مذهب سنیان به کار نزدیک‌تر است تا مذهب معتزله.

اسلام و مخالفت او با ولایت اهل بیت علیهم السلام است بعضی افکار اعتقادی که در آثار او و دوستدارانش آمده عبارت است از:

✽ فرمان شیخ هرگز خطا نشود و اطاعت مطلق از او واجب است.

شمس در مقالات ص ۱۳۱ می‌گوید:

«امری که شیخ کند، همچون جوز شمرده باشد: البته ثمره دهد، خطا نکند. بعضی از آن بگردانند، ثمره ندهد، عیب بر شیخ نهند. از خود تصرفی کند در آن چه او را فرموده‌اند، پندارد که نزدیک‌تر می‌آرد کاری را، کار نزدیک آمده را صد فرسنگ دور می‌کند» او امثال خود را شیخ می‌داند و اگر رسول فرمانروای شریعت است اینها خود را پادشاه طریقت می‌دانند لذا نیازی نمی‌بیند به شریعت محمدی پای بند باشند. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به برهان عقلی و نص قرآن معصوم است، شمس نیز خود را معصوم و در تشریح مختار و از بند تکالیف شرع آزاد می‌داند؛ و برای نافرمانی از شیخ عقوبت قائل است. در مقالات ص ۱۳۳ می‌گوید:

«آن که شیخ را مصدق ندارد، نه در فصل و نه در قول، سبب انقطاع است معین.» او همان گونه که خواندید برای آن که فرمانبرداری شیخ او حدالدین را امتحان کند به او فرمان داد خلاف شرع عمل کند و شراب بخورد تا میزان متابعت او از شمس مشخص شود و چون نپذیرفت شمس او را از دایره‌ی مردان بیرون راند و خارج دید. مولوی هم در پایمردی بر سر عشق خود و اطاعت از شمس همین طریق را طی می‌کند. افلاکی در مناقب العارفين صفحه ۳۱۴ به نقل از حسام الدین چلبی از حضرت ولد فرزند مولوی می‌گوید: «روزی مولانا شمس الدین به طریق امتحان و ناز عظیم از حضرت والد شاهدی [خواست پدرم، مادرم را که] جمیله زمان و ساره ثانی بود و در عفت و عصمت مریم عهد خود!، دست بگرفته در میان آورد، فرمود که او خواهر جان منست نمی‌باید؛ بلکه ناز نازنین شاهد پسری می‌خواهم که به من خدمتی کند، فی الحال فرزند خود سلطان ولد را که یوسف یوسفان بود پیش آورد و گفت: امیدست که به خدمت و کفش گردانی شما لایق باشد. فرمود: که او فرزند من است، حالیا قدری

اگر صهبای (شراب مست کننده) دست دادی اوقات بجای آب استعمال می کردم که مرا از آن ناگریزست، همانا که حضرت پدرم بنفسه بیرون آمده دیدم که سبونی از محله‌ی جهودان پر کرده و بیاورد و در نظر او نهاد، دیدم که مولانا شمس الدین فریادی برآورد و جامه را بر خود چاک زده سر در قدم پدرم نهاد و از آن قوت و مطاوعت امر پیر حیرت نمود، فرمود که بحق اول بی اول و آخر بی آخر که از مبدأ عالم تا انقراض جهان مثل تو سلطان دلدار محمد خود در جهان وجود نه آمد و نخواهد آمدن... و فرمود که من غایت حلم مولانا را امتحان کردم!» من نیازی به توضیح نمی بینم که اگر کسی بویی از دین برده باشد روا نمی دارد انسان همسر و ناموس و پسر خود را برای کامرانی به شیخ دهد یا برای او شراب تهیه کند و با امر به مخالفت شرع محمدی صلی الله علیه و آله او را محصور کند به اطاعت از رسول اسلام یا اطاعت از شیخ و تشویق به اطاعت از شیخ زیرا فهمی از قرآن ندارد که «ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله^۱» و «ما آتاکم رسول فخذوه و نهاکم عنه فانتهوا^۲» و «و ما کان لمومن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً^۳» و وعده داده مخالفان با سنت نبوی در جهنم جاودانند^۴.

قرآن شریف کسانی را که به حکم الهی تن ندهند و در برابر آن از خود حکم کنند را کافر و ظالم و فاسق می داند^۵. خداوند حتی کسانی را که بخشی از دین مؤمن و به بخشی دیگر کافرند بر نمی تابد و به آنها عتاب می نماید^۶.

و اما این که این صوفی تبریزی، گستاخی نموده و فرمان خود را چون فرمان خضر علیه السلام و شیخ او حدالدین را چون جناب موسی علیه السلام^۷ دانسته که تحمل خضر ننمود.

۱-۶۴ تساء

۲-۷ حشر.

۳-۲۶ احزاب.

۴-۲۲ جن.

۵-۴۴ و ۴۵ و ۴۷ مائده.

۶-۸۵ بقره.

۷- در مناقب العارفین ص ۳۱۴

کلیات شمس تبریزی ۹۱

خلط و از سر بیسوادی این مدعی طرار است. زیرا در ماجرای خضر و موسی علیه السلام اولاً شایستگی جناب خضر علیه السلام توسط حضرت باری تعالی تأیید شده^۱ و ثانیاً آن جا مربوط به مقام تکوین و مأموریت جناب خضر در مقام تکوین است و رفتار جناب موسی علیه السلام در وادی تشریح و اصلاً ربطی ندارد، که شمس پا را فراتر نهاده اطاعت از خود را حتی در مخالفت شرع برای مریدش واجب بداند.

شگفت آن که مولوی برای توجیه شراب خواری او می‌گوید: «شمس چون دریاست و ذره‌ای نجاست آن را نجس نکند و بر او تأثیر ندارد.»^۲

غریب‌تر آن که مولوی، شمس را برتر از خضر و بلکه معشوق خضر می‌دانسته که خضر ملازم درگاه شمس بوده است.^۳ در عوض او هم مریدنوازی کرده و مولوی را اعلم علمای مسلمین می‌داند.^۴ و می‌گوید «والله من در شناخت مولانا قاصر»^۵

شمس پا را فراتر می‌گذارد و می‌گوید مرید باید شیخ (یعنی امثال شمس را) از سایر عرفا، پیامبران و بلکه شیخ راحتی از خداوند برتر داند^۶ تا در اطاعت از او یک رنگ باشد این مدعی دروغین چنان پیش می‌رود که کلام مولوی را از کلام خدا برتر می‌داند^۷ و مولوی نیز به تأثیر از او کسی را که می‌پرسد چرا به کتابت، قرآن می‌گویی؟ و حداقل آن را تفسیر قرآن نمی‌نامی، فحش ناموسی میدهد^۸!!! حتی از این که کسی سهواً به مثنوی پشت کرده بر او می‌تازد^۹. ای کاش کمی هم به قرآن و فرمایشات آن تعصب داشتند.

۱- ۶۵ کشف.

۲- مناقب العارفين ص ۲۲۴

۳- همان ص ۱۷۶ جالب است که خضر در ص ۱۶۸ مرید مولوی نیز می‌باشد!!

۴- جالب است بیسوادی در میان دانشمندان داوری می‌کند. مقالات ص ۱۴۰. او که از فقه بهره‌ای نبرده و فقه را علم استنجا (همان ص ۱۳۷) می‌نامد مولوی را افقه می‌داند!!

۵- همان ص ۱۹۵.

۶- همان ص ۱۷۱ و مناقب العارفين ص ۱۵۰ از قول مولوی به تأسی از شمس.

۷- مقالات ص ۱۷۱

۸- مناقب العارفين ص ۱۴۷ و ۱۴۸

۹- همان ص ۲۱۸

شمس و ولایت معصومین

صوفی تبریزی که بسیار اهل خودستایی است و به قول شاگرد شیفته‌اش «کبر او کبر ریایی نیست بلکه کبر کبریایی است»^۱ وقتی راجع به ولایت معصومین صحبت می‌کند گستاخ است، ولی در مورد خلقای که خلافت اهل بیت را غصب کردند با دست و دلبازی محبت خود را برایشان خرج می‌کند. به نمونه‌های زیر دقت کنید:

- او وقتی در مورد نگین شاهوار خلقت، هدف آفرینش و غایت هستی زهرای مرضیه علیها السلام صحبت می‌کند به جای این که از استوانه‌های عالم عرفان بیاموزد و چون مروارید امل، فیلسوف عارف فرزانه، علامه آیت الله حسن‌زاده آملی عمل کند و «فص حکمة عصمتیه فی کلمة فاطمیه» بنگارد با هفواتی چندش‌آور می‌گوید: «رسول از معراج آمده بود. هر کسی از آن اندیشه که در آن بود سؤال می‌کرد: یکی از دیدار و یکی صفت بهشت... فاطمه گفت: من آن ندانم من خوفی دارم. صفت دوزخ بکن»^۲

منظور شمس این است که سیده‌ی زنان بهشت عبادتی چون بردگان دارد^۳ نه عبادتی چون احرار و به جای عبادت به خاطر خدا فقط از ترس جهنم به عبادت می‌پردازد. درحالی که فاطمه‌ی زهرا علیها السلام محدثه‌ای است که جبرئیل کلام رب را به او الهام می‌فرمود و او بر امیرالمؤمنین علیه السلام املا می‌نمود تا «مصحف فاطمه علیها السلام» ظهور کرد.

او که به نص آیه‌ی تطهیر، معصوم است و جان کلام وحی را می‌فهمد زیرا «لایسه الا المطهرون»^۴ این گونه است که شمس گفته؟ حاشا و کلا!

شمس وقاحت را به اتمام رسانده می‌گوید:

«اگر فاطمه و عایشه شیخی کردند، من از رسول بی اعتقاد شدمی الا نکردند. اگر خدای تعالی زنی را در بگشاید، همچنان خاموش و مستور بود. زن را همان به که پس

۱- به مقدمه‌ی مثنوی از حقیر رجوع کنید.

۲- مقالات ص ۸۳

۳- کافی ج ۲ ص ۸۴

۴- واقعه آیه ۷۹

کلیات شمس تبریزی ۱۱۱

دوک نشیند در کنج خانه، مشغول به خدمت آن کس که تیمار او کند^۱»
آیا فاطمه علیها السلام و عایشه در یک رتبه‌اند؟ آیا فاطمه‌ی زهرا لیاقت اسوه بودن و الگو بودن ندارد؟ مگر آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی تحریم که مومنان را به تأسی از جناب مریم و جناب آسیه سفارش نمی‌کند؟ امام خمینی (ره) در صحیفه نور فرموده: فاطمه زهرا علیها السلام اگر مرد بود به جای رسول خاتم صلوات الله علیه^۲ بود. الا این که سنت الهی این است که زن نبی و امام نشود^۳. کلام شمس با گفته‌ی ما فرق بین دارد که نیاز به توضیح ندارد. گرچه در مورد اعتقاد افراطی او در تخریب چهره‌ی زن سخن خواهیم راند.
صوفی تبریزی در سکر و مستی دایمی تفوه دیگری نموده که زهرا علیها السلام را در حد یک عارف دست چندم نیز نپذیرفته. او می‌گوید:

«فاطمه عارفه نبود، زاهد بود. پیوسته از بیغامبر حکایت دوزخ پرسیدی^۴»

او در نگاه سخیف خود به زن اکثر زنان را جز برای مجامعت لایق نمی‌داند و می‌گوید: «[ولی] عایشه مخصوص نبود به مجامعت^۵» ولی از صدیقه زنان چیزی نمی‌گوید. ولی با ولع برای خلیفه دوم احادیث جعلی کوچه بازاری نقل می‌کند:

«عمر که از زخم دره‌ی او زمین شیر را بازدارد و از بیم او خمر سرکه شد، گفت: «آن چه داری در دست؟» آن شخص گفت: «سرکه» آفتاب در کتف او اثر کرد به کرشمه در آفتاب نظر کرد، سیاه گشت آفتاب (من بر این مَقْرَم اگر فلسفی مَقْرَ نیاید من چه کنم) این عمر روزی در آمد مسجد. مصطفا با کسی سخنی می‌گفت آهسته. عمر مجال نیافت که نزدیک آید. در آن فکر بود که «من چون محرم آن سخن نیستم؟» «رسول از اندیشه‌ی او واقف شد. گفت: ای عمر از آن چه من می‌گفتم با آن یار هیچ شنیدی فهم کردی؟ گفت: نه ای رسول خدا الا می‌دیدم که لب مبارکت می‌جنبید. گفت: بسیار

۱- مقالات ص ۲۱۵

۲- صحیفه نور

۳- فرمایش امام قریب به این مضامین است.

۴- مقالات ص ۲۸۲

۵- همان ص ۲۷۷

دیدی؟ آخر مخارج حروف قیاس کرده باشی عمر دروی افتاد.^۱
 او حتی جایی در مورد حجاج بن یوسف ثقفی ملعونی که ۱۲۰۰۰۰ شیعه را به جرم
 محبت اهل بیت به قتل صبر زجرکش کرد و مردم را از حج باز می‌داشت و به طواف
 دور قصر عبدالملک بن مروان در شام فرمان می‌داد و او را از رسول خدا ﷺ افضل
 می‌دانست می‌گوید: «حجاج بن یوسف رحمت الله علیه آری کار ما به عکس همه‌ی
 خلق باشد: هر چه ایشان قبول کنند ما رد می‌کنیم و هر چه ایشان رد کنند ما قبول
 می‌کنیم روزی شنید...»^۲

شمس و زنان

شمس به زن فقط نگاهی ابزاری جنسی و مادون انسان دارد. می‌گوید: اکثر زنان
 فقط به درد همخوابگی می‌خورند.^۳
 او که در ۶۰ سالگی با دختری جوان که در اثر اختلاف با او جوان مرگ شد ازدواج
 کرد درباره‌ی او می‌گوید:

«آن همه تانی که در باب کیمیا (همسر جوان شمس) کردم در مقابله‌ی تانی من
 اندک بود کامل نبود. آن کیمیا بر من دختر آمد و به وقت آن، چندان شیوه و صنعت از
 کجا بودش؟ خداهش بیامرزد! چندان‌ها خوشی به ما داد! روزان همه بدخویی بکردی و
 شب چون در جامه خواب درآمدی، عجب بودی!!! گفتمی «دَکَرَم باید!!!» خنده‌ام
 گرفتی. گفتمی: باری به قاضیم نبر و با آن همه که یک پول از من به او نرسید و دهانش
 دریدم...»^۴

شمس به قدری هتاک و بی‌حیاست که در مورد ماجرای می‌گوید:

۱- مقالات ص ۱۶۵
 ۲- همان ص ۱۲۵
 ۳- همان ص ۲۷۷
 ۴- با عرض پوزش از بی‌ادبی شمس
 ۵- مقالات ص ۲۲۱

«آن شیخ می‌گفت که فلان شیخ بولطیف از خدا به «بو» بی زیادت بود: یعنی به خدا «لطیف» می‌گویند و او را «بولطیف». «از خدا به بویی زیادت» گفتم: این بوی به... زنت و به... قواده‌اش! زهی خرا! از خری گفت.^۱»

پیرمرد تبریزی در ماجرای دیگر زنان را فقط لایق بوسیدن «عورت» مردان می‌داند.^۲

قلم از ادامه دادن در این بحث شرم دارد ولی فحاشیهای شمس پایان ندارد. من نمی‌دانم این اباطیل بی‌ادبانه چه ویژگی‌هایی داشته که مولوی را جذب کرده است؟ ای کاش قدری بیشتر تفحص می‌نمود و اولیای الهی را می‌جست او با ارادت به شمس دروغین چنین اشعاری سرود اگر سر در آستان علی علیه السلام می‌سود چه انقلابی می‌کرد.

مدعی دروغین

این بیسواد تبریزی که آبروی تصوف را برده است چنان از خود سخن می‌گوید که گویی پیامبری نو مبعوث شده.

اگر امروز در جمهوری اسلامی با مدعیان دروغین کشف و کرامات برخورد می‌شود - که بسیار صحیح است - باید بدانیم شمس و مولوی قائلند فقط با رقص صوفیانه (سماع) تمام طرفدارانشان آمرزیده می‌شوند.^۳ و این سماع فرض عین است^۴ و آن رباب به منزله‌ی نماز می‌باشد.^۵ و سعادت در اطاعت از اباطیل آنها است. مردم فریب خورده نیز به تأیید مولوی برای تبرک در روزهای حمام جلال الدین به صف می‌ایستند و موی‌های زائد او را بین هم تقسیم می‌نمایند و اگر کسی بی نصیب مانده، مولوی

۱- همان ص ۹۵ و مشابه آن ص ۱۵۳ نقطه چین‌ها فحاشی‌های اوست که برای زشتی آن حذف شد.

۲- مناقب العارفين ص ۳۲۵ او که از قول شیخ حریری و با تأیید کلام او می‌گوید: «اگر زنی را بالای عرش جای دهند و او را ناگاه نظری به دنیا افتد و قضیبی روی زمین برخاسته بیند دیوانه‌وار خود را بر تاو کند و بر سر قضیب افتد.»

۳- مناقب العارفين ص ۳۲۴

۴- مقالات ص ۵۵

۵- مناقب العارفين ص ۱۹۸ به نقل از مولوی

خود به او می‌دهد!!!

ای کاش این جولاهگان - که شمس، راه آنها را به خدا از علما و فقها نزدیک‌تر می‌داند^۲ - فکر می‌کردند روزی سخنانشان بر ملا می‌گردد.

و ای کاش حداقل از بزرگانی مانند شیخ اکبر محیی‌الدین ابن عربی، مرحوم سلطان العرفا سید علی قاضی (ره)، آقا محمدرضا قمشه‌ای (ره) و هزاران دانشمند و عالم برجسته که واردات قلبی و القائات سیوحی آنان اولاً غالباً راست و ثانیاً بیش‌تر از واردات شیطانی این صوفی نماهای دکان‌دار است، می‌آموختند این شمس به قدری مغرور است که ابن عربی را که انصافاً عرفا غالباً بر سر سفره‌اش نشسته‌اند را تخطئه می‌کند و جز طریق خود مسیری را صحیح نمی‌یابد^۳.

خواننده محترم اگر کتاب «توحید عینی و علمی^۴» را بخواند می‌بیند چگونه دو عالم برجسته یکی از سلک عرفا و دیگری از جرگه‌ی فلاسفه چگونه با ادب و احترام در بالاترین سطوح و در عمیق‌ترین مسایل عرفانی مثل وحدت شخصیه وجود بحث می‌کنند و خیل مشتاقان را به نوایی می‌رسانند و آن گاه به کلمات سخیف رقاصه‌هایی (سماع‌گرانی) که مدعی‌اند بهشت در رضای آنان و دوزخ در خشم آنان است^۵ و هر کس روی آنان را ببیند هرگز آتش صورت او را نمی‌سوزاند و اهل خود را شفاعت می‌کند^۶ و قعی نمی‌نهادند.

و از روی تنبیه به ذیل آستان انسانهای کامل و غایات هستی ائمه معصومین (ع) متمسک می‌شدند و یا آنها که ندا می‌دهند: «قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم» به سوی لقای الهی و فنای فی الله و بقاء بالله رهسپار می‌گشتند. سخن بسیار است و

۱- مناقب العارفین ص ۱۷۳

۲- مقالات ص ۱۰۳

۳- به کتاب نقد صوفی اثر دکتر یوسف پور رجوع فرمایید.

۴- مکاتباتی بین دو دانشمند برجسته آیت الله آقا سید احمد کربلایی و آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی رحمهم الله که توسط علامه تهرانی (ره) به همراه محاکمات علامه طباطبایی (ره) منتشر شده است.

۵- مناقب العارفین ص ۱۴۹ در مورد مولوی

۶- همان ص ۲۳۸ در مورد مولوی.

کلیات شمس تبریزی ۱۵۱

خوف اطاله بر قلم عنان می زند که:

«شرح این درد دل خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر»

در پایان از انتشارات پیام عدالت که در چاپ و نشر این اثر همت گماردند و سرکار خانم حسینی که فهرست غزلها را بر حسب ترتیب الفبای قافیه تنظیم نمودند کمال امتنان را دارد.

والسلام والحمد لله ونسأ له أن جعلنا

من المتسکین بولاية امير المؤمنين عليه السلام

حامد رحمت کاشانی

۸۸/۱/۱۳

